

توسیع معنایی در زبان فارسی؛ مطالعه موردی افعال

راحله گندمکار*

استادیار زبان شناسی، دانشکده ادبیات و زبان های خارجی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

چکیده

توسیع معنایی از جمله فرآیندهای مهم تغییر معنی به حساب می آید که از دیرباز از سوی متخصصان و به ویژه معنی شناسان تاریخی-فقه‌اللغوی مورد مطالعه قرار گرفته است. در جریان این فرآیند که در گذر زمان رخ می دهد، واژه‌ای بر حسب مشابهت مفهوم‌اش با مفهومی جدید و بر اساس اصل صرفه زبانی، برای اشاره به واحد جدیدی در زبان به کار می رود؛ به این ترتیب، افزون بر مفهوم اولیه‌اش در مفهوم تازه‌ای نیز کاربرد می یابد. همین عامل «مشابهت» سبب شده است تا در بسیاری از موارد، توسیع معنایی با استعاره اشتباه گرفته شود و مجموعه‌ای از واژه‌هایی که از توسیع معنایی برخوردار شده‌اند، استعاره محسوب شوند. در نوشته حاضر، نگارنده ضمن معرفی توسیع معنایی، به بررسی تمایز این فرآیند با استعاره می پردازد و به ویژه با تأکید بر افعال زبان فارسی می کوشد نشان دهد که بسیاری از ساخت‌هایی که استعاره در نظر گرفته می شوند، در واقع توسیع معنایی یافته‌اند و در اثر این فرآیند، از چندمعنایی برخوردار شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: استعاره، پیش‌نمونه، تغییر معنایی، توسیع معنایی

۱. مقدمه

«توسیع معنایی»^۱ یا «گسترش معنایی» به عنوان یکی از فرایندهای عمده تغییر معنی واژه‌ها همواره در چهارچوب معنی شناسی واژگانی^۲ مورد مطالعه قرار می گرفته است. سابقه مطالعه توسیع معنایی به طور خاص به دورانی بازمی گردد که از آن تحت عنوان معنی شناسی تاریخی-فقه‌اللغوی^۳ یاد می شود. معنی شناسی تاریخی-فقه‌اللغوی در فاصله سال‌های ۱۸۳۰ تا

۱۹۳۰ میلادی نخستین مرحله تاریخ معنی‌شناسی واژگانی محسوب می‌شود، یعنی دورانی که در آن واحد مطالعه معنی «واژه» است و معنی‌شناسان با تکیه بر معنی هر واژه به بررسی پدیده‌های معنایی در زبان می‌پردازند. البته پیش از این زمانه نیز مباحثی در مورد معنی واژه‌ها مطرح بوده است که می‌توان آن را در چهارچوب سه سنت «ریشه‌شناسی نظرپردازانه»^۴، «سنت بلاغت»^۵ و «واژه‌نگاری»^۶ معرفی کرد (Geeraerts, 2010: 2-8). در واقع، پدیده‌هایی مانند استعاره^۷ و مجاز^۸ نیز از طریق همین سنت بلاغت به معنی‌شناسی تاریخی-فقه‌اللغوی راه یافته‌اند (ibid: 5). مباحثی نظیر «تغییر معنی واژه‌ها»، «تعیین هویت» و «دسته‌بندی این تغییرات» در معنی‌شناسی تاریخی-فقه‌اللغوی حائز اهمیت بوده‌اند؛ هرچند که امروزه مجموعه‌ای از این مطالعات در دسترس همگان نیستند و اکثرشان به دست فراموشی سپرده شده‌اند. به همین دلیل است که بسیاری از این بررسی‌ها بعدها با تعبیر جدیدی ارائه شده‌اند. معنی‌شناسان تاریخی-فقه‌اللغوی همواره از چهار فرایند تخصیص معنایی^۹، توسیع معنایی، مجاز و استعاره به مثابه مهم‌ترین فرایندهایی یاد کرده‌اند که منجر به تغییر معنی واژه‌ها می‌شوند (Bréal, 1900, 1966; Stern, 1931, 1968; Ullmann, 1957).

با نگاهی به مطالعات اخیر معنی‌شناسان به ویژه معنی‌شناسان شناختی چنین به نظر می‌رسد که فرآیند توسیع معنایی به کلی به دست فراموشی سپرده شده است و ظاهراً جایی در تحلیل‌های زبان‌شناختی آن‌ها ندارد. با وجود این که دو فرایند استعاره و مجاز و به ویژه استعاره از اهمیت خاصی در معنی‌شناسی شناختی برخوردار است (Lakoff and Johnson, 1980; Lakoff and Turner, 1989; Kövecses, 2010; Díaz-vera, 2015)، فرایند توسیع معنایی به کلی نادیده گرفته می‌شود و صرفاً چندمعنایی مورد بررسی قرار می‌گیرد، آن هم در شرایطی که اساس شکل‌گیری چندمعنایی، با استفاده از مفهوم پیش‌نمونه^{۱۰} تبیین می‌گردد. در معنی‌شناسی شناختی، بسیاری از مواردی که مصداق توسیع معنایی‌اند، در قالب ساخت‌های استعاره‌ای معرفی می‌گردند. نگارنده در مقاله حاضر بر آن است تا ضمن بررسی توسیع معنایی، به مقایسه آن با استعاره و بررسی مهم‌ترین وجه تمایز این دو فرایند بپردازد و به ویژه این نکته را معلوم کند که معنی‌شناسان شناختی در چه مواردی ساخت‌هایی را که توسیع معنایی یافته‌اند، استعاره در نظر گرفته‌اند. مسئله عمده‌ای که نگارنده را به تدوین مقاله حاضر ملزم ساخت، تمایز میان فرایند توسیع معنایی و استعاره است تا معلوم شود اساساً چگونه می‌توان

این دو فرایند را از یکدیگر متمایز ساخت و مشخص کرد که حوزه عملکرد فرایند توسیع معنایی بر پایه چه مختصاتی می‌تواند از قلمرو عملکرد فرایند استعاره متمایز شود. نگارنده برای این منظور از داده‌های زبان فارسی بهره خواهد گرفت و به ویژه با تکیه بر افعال زبان فارسی، نمونه‌هایی را ارائه خواهد کرد که بسیاری از آن‌ها در گونه گفتاری سخنگویان فارسی‌زبان به کار می‌روند. لازم به ذکر است که نگارنده با توجه به محدودیت‌های مربوط به حجم مقاله و بر اساس شَمّ زبانی خود، صرفاً به طرح تعدادی از افعال زبان فارسی پرداخته است که به نظر می‌رسد می‌توانند توسیع معنایی را بازنمایی کنند. بر این اساس، پس از طرح پیشینه پژوهش در باب استعاره و توسیع معنایی، به سراغ معرفی این فرایند در معنی‌شناسی واژگانی خواهیم رفت. در آغاز بخش چهارم به بررسی تفاوت میان توسیع معنایی و پیش‌نمونه خواهیم پرداخت و سپس، رابطه میان توسیع معنایی و چندمعنایی را ارزیابی خواهیم کرد و در گام بعد، ضمن بررسی تفاوت توسیع معنایی و استعاره به معرفی نمونه‌هایی از توسیع معنایی خواهیم پرداخت که از منظر معنی‌شناسان شناختی، استعاره محسوب می‌شوند و یا چندان اهمیتی به آن‌ها داده نمی‌شود. در بخش پنجم، فرآیند توسیع معنایی را در سطح افعال زبان فارسی به طور خاص بررسی خواهیم کرد و در نهایت، نتیجه این مباحث را در بخش ششم به دست خواهیم داد.

۲. پیشینه پژوهش

استعاره از دیرباز در میان فنون و صناعات ادبی به مثابه یکی از مهم‌ترین شگردهایی در نظر گرفته می‌شود که توجه متخصصان زبان ادب را به خود معطوف کرده است (صفوی، ۱۳۹۵: ۵۳). این فرایند امروزه در زندگی روزانه ما جاری است و در اندیشه و رفتارمان نمود می‌یابد (Lakoff & Johnson, 1980: 3). استعاره تا پیش از شکل‌گیری معنی‌شناسی شناختی، به عنوان ابزاری بلاغی مورد بررسی قرار می‌گرفت، اما از سال ۱۹۸۰ میلادی به بعد و همزمان با انتشار کتاب *Metaphors We Live By* معنی‌شناسان شناختی اعلام کردند که نظام مفهومی متداولی که در قالب آن می‌اندیشیم و عمل می‌کنیم، اساساً ماهیتی استعاری دارد (ibid: 3). از آن پس، پژوهش‌های بسیار زیادی در باب استعاره در میان غربیان (Lakoff, 1993; Grady, 2007; Kövecsess, 2020; Raymond and Gibbs, 2010) و ایرانیان (صفوی، ۱۳۸۳:

۱۳۹۵؛ ۱۳۹۶؛ یگانه و افراشی، ۱۳۹۵؛ ویسی حصار و توانگر، ۱۳۹۳؛ افراشی و دیگران، ۱۳۹۱) صورت گرفت.

در این میان، پژوهش‌هایی نیز در باب توسیع معنایی در میان پژوهشگران ایرانی صورت گرفته است. صفوی به نمونه‌های متعددی از زبان فارسی، نظیر «یخچال»، «سپر» و «صندل» اشاره می‌کند که تحت فرایند توسیع معنایی قرار گرفته‌اند و دامنه معنایی‌شان گسترش یافته است. او به بررسی چگونگی تعبیر این واژه‌ها از منظری ادراکی می‌پردازد و دیدگاهی را معرفی می‌کند که به بیان او، شکل گسترش‌یافته نظریه علی - تاریخی کریپیکی^{۱۱} در باب نام‌های خاص به حساب می‌آید (۱۳۹۶: ۵۵-۶۶).

گلفام و محیی‌الدین قمشه‌ای (۱۳۹۱) ضمن بررسی تصویرگونگی دوگان‌ساخت‌ها در زبان فارسی، به طبقه‌بندی معنایی آنها پرداخته‌اند و بر اساس عوامل معنایی مختلفی نظیر «گسترش معنایی» طبقات متعددی از این دوگان‌ساخت‌ها به دست داده‌اند.

قربان‌زاده (۱۳۹۳) گسترش معنایی واژه «برای» در معنی «مال» را مورد بررسی قرار داده است و بر اساس قانون تغییر معنایی گرشام^{۱۲}، این نکته را مطرح می‌کند که در برخی موارد، واژه‌ای در زبان در کنار معنی قدیمی‌تر از معنایی جدید نیز برخوردار می‌شود و به طور هم‌زمان دارای معانی متعددی می‌گردد. در گذر زمان این امکان وجود دارد که معنی جدید به تدریج جایگزین معنی قدیم تر شود و این امر به ویژه در مورد جایگزینی معانی بد از طریق معانی خوب در زبان تظاهر می‌یابد.

بدخشان و موسوی گسترش معنایی را به عنوان یکی از ابزارهای معنایی در ساخت به‌گویی‌ها در زبان فارسی معرفی کرده و آن را در کنار ابزارهای دیگری نظیر حذف، استلزام معنایی، مجاز و غیره قرار داده‌اند. به باور آنها واژه‌هایی نظیر «آلوده» و «گرفتار»، گسترش معنایی یافته و در معنی «معتاد» به کار می‌روند (۱۳۹۳: ۱۶-۱۷).

۳. توسیع معنایی در معنی‌شناسی واژگانی

میشل برآل^{۱۳}، زبان‌شناس فرانسوی که نخستین شخصیت مطرح در معنی‌شناسی تاریخی-فقه‌اللغوی محسوب می‌شود، برای نخستین بار اصطلاح *semantique* [= معنی‌شناسی]

را ابداع کرد (Wolf, 1991: 3). او تغییر مفهوم شناختی^{۱۴} را در قالب تنزل معنایی^{۱۵} و در تقابل با ترفیع معنایی^{۱۶}، تخصیص معنایی در مقابل توسیع معنایی، و استعاره را در مقابل مجاز معرفی می‌کند (Traugott and Dasher, 2004: 54). به عبارت دیگر، از منظر برآل، تغییر مفهوم واژه در قالب شش فرایند معنایی رخ می‌دهد که به نوعی دو به دو در تقابل با یکدیگرند. توسیع معنایی در طول زمان رخ می‌دهد و شرایطی را به وجود می‌آورد که طی آن، معنی واژه‌ای در گذر از مقطع زمانی الف به مقطع زمانی ب گسترش می‌یابد و به این ترتیب، افزون بر مفهوم گذشته‌اش، به مفهوم تازهای نیز دلالت می‌کند (Murphy and Koskela, 2010: 147-148). برای نمونه می‌توان به واژه «سپر» در زبان فارسی اشاره کرد که امروزه علاوه بر این که در معنی سلاحی دفاعی به هنگام نبرد به کار می‌رود، در مفهوم بخشی از وسیله نقلیه مانند اتومبیل نیز استفاده می‌شود. به عبارت دیگر، این واژه از معنی جدیدی در کنار معنی گذشته‌اش برخوردار شده است (صفوی، ۱۳۸۴: ۳۹). عملکرد توسیع معنایی را در سایر زبان‌ها نیز می‌توان مشاهده کرد؛ به عنوان مثال، واژه لاتین *armare* به معنی «پوشاندن شانه‌های فرد» در جریان توسیع معنایی در مفهوم «بازو» نیز به کار می‌رود؛ واژه لاتین *arripere* که از مفهوم «رسیدن به ساحل رودخانه» برخوردار بوده است، امروزه در مفهوم «رسیدن به مقصد» نیز کاربرد یافته است؛ واژه هندواروپایی *wendh** در معنی «یافتن» نیز در آلمانی به صورت *wand* گسترش یافته و در معنی «دیوار» استفاده می‌شود. واژه *ejaculate* در قرن شانزدهم در معنی «خروج خلط از بدن» به کار می‌رفت، اما با گذشت یک قرن در معنی «ناگهان و باحرارت گفتن» نیز به کار می‌رود (Traugott and Dasher, 2004: 56). واژه *asita* به معنی «فردا» در ژاپنی نو برگرفته از *ake-sita* به معنی «سحر» است که در واقع در گذر از ژاپنی کهن به ژاپنی میانه توسیع معنایی یافته است (Takemitsu, 1998: 26). به این ترتیب ملاحظه می‌شود که در جریان این فرایند، مفهوم واژه‌ای گسترش می‌یابد، به شکلی که از همین واژه می‌توان برای ارجاع به مصداق‌های مشابه نیز استفاده کرد. آنچه در این میان، بررسی این فرایند را چالش‌برانگیز می‌کند، رابطه این فرایند با فرایندهای دیگری نظیر استعاره به ویژه در معنی‌شناسی شناختی است. معنی‌شناسان به ویژه در رویکرد شناختی، از مقولات شعاعی برای توضیح چندمعنایی بهره می‌گیرند. مقولات شعاعی نیز با تکیه بر مقوله‌بندی از طریق مفهوم پیش‌نمونه امکان طرح یافته‌اند. بنابراین در بخش سوم، به بررسی هر یک از این موارد و

رابطه‌شان با توسيع معنائى خواهيم پرداخت تا زمينه لازم برآى بررسى اين فرايند در سطح افعال زبان فارسى در بخش چهارم فراهم شود.

4. توسيع معنائى و چندمعنائى

3-1. پيش‌نمونگى، مقولات شعاعى و چندمعنائى

طرح الگوى سنتى مقوله‌بندى¹⁷ را مى‌توان در آثار ارسطو جستجو كرد. بر حسب سنت، مقوله‌بندى بر مبنای «شرایط لازم و كافی»¹⁸ معرفى مى‌شود؛ به اين ترتيب كه هر مقوله‌اى بايد از تعدادى شرایط لازم برخوردار باشد، به گونه‌اى كه اين شرایط در مجموع برای تفكيك و مشخص نمودن مقوله مورد نظر كافی باشند. برای نمونه، اگر قرار باشد مقوله «زن» را از ساير مقولات تفكيك كنيم، از سه شرط لازم «انسان، مؤنث و بزرگسال» بهره مى‌بريم. بر اين اساس، اگر موجودى انسان نباشد، يا زن و يا بزرگسال نباشد، از شرایط لازم و كافی برای «زن» بودن برخوردار نيست. برخوردارى يا عدم برخوردارى از هر يك از اين شرایط سبب مى‌شد تا چنين الگوى، داراى نظامى دو ارزشى باشد و به اين ترتيب، يا چيزى درون مقوله‌اى قرار مى‌گيرد و يا در قالب آن مقوله نمى‌گنجد (Löbner, 2013: 267-268). همين ويژگى دو ارزشى بودن مقوله‌بندى سبب مى‌شد تا مرزهاى ميان مقولات معتبر نباشند و يك واحد خاص صرفاً به يك مقوله تعلق نداشته باشد (Berlin and Kay, 1969: 15). همين مسأله نقطه ضعف اين نگرش به حساب مى‌آيد زيرا در بسيارى از موارد مثلاً در مورد مقوله رنگ‌ها امكان تعيين مرز مشخص و قاطعى برای هر رنگ وجود نداشت، آن هم به گونه‌اى كه بتوان آن‌ها را به درستی و دقت درون مقوله‌اى خاص جاى داد. اين مسأله سبب طرح مفهوم «پيش‌نمونه» شد كه بعدها به ويژه از سوى معنى‌شناسان و روان‌شناسان شناختى مطالعات گسترده‌اى را به خود اختصاص داد.

«پيش‌نمونه» به شكلى منسجم برای نخستين بار از سوى الينور رُش¹⁹، روان‌شناس آمريكايى (1978) معرفى شد و بعدها به شكل قابل ملاحظه‌اى مورد توجه زبان‌شناسان و معنى‌شناسان متعددى قرار گرفت (Lakoff, 1987; Taylor, 1989; Geeraerts, 1989). پيش از اين زمان، متخصصان ديگرى نيز به طرح مفهوم مشابهى پرداخته بودند كه از آن ميان

می‌توان به راس^{۲۰} (1973) و لباو^{۲۱} (1973) اشاره کرد. راس این نکته را مطرح کرد که برخی از اسامی، «اسم‌تر» از برخی دیگرند، به این معنی که بعضی از اسم‌ها از ویژگی‌های بیش‌تری برای اسم بودن برخوردارند. لباو نیز به معرفی تأثیرات پیش‌نمونی در شناخت مفاهیمی نظیر «فنجان»، «کاسه» و «گلدان» پرداخته بود و کوشیده بود تا به مهم‌ترین ویژگی‌هایی دست یابد که سبب می‌شود هر یک از این مفاهیم، پیش‌نمونه مقوله خاصی باشند. به این ترتیب، پیش‌نمونه به چیزی گفته می‌شود که از بیش‌ترین ویژگی‌های اعضای تشکیل‌دهنده یک مجموعه برخوردار باشد. برای نمونه می‌توان به مقوله «پرنده» اشاره کرد که از نظر ایرانیان، «گنجشک» یا «کبوتر» به عنوان پیش‌نمونه‌های این مقوله مطرح می‌شوند و مثلاً «شترمرغ» یا «پنگوئن» در این ساخت سلسله‌مراتبی، در مراتب پایین‌تر مقوله پرنده‌گان قرار می‌گیرند. از جمله مهم‌ترین ویژگی‌هایی که در مورد مقوله‌بندی بر اساس پیش‌نمونی مطرح می‌شود عبارتند از مرزهای نامعلوم و نادقیق این مقوله‌ها؛ شباهت اعضای هر مقوله؛ و درجات شباهت این اعضاء. پیش‌نمونه در معنی‌شناسی زبانی برای اشاره به مفهوم واژه‌ای به کار می‌رود که نزدیک‌ترین عضو به مفهوم مقوله دربرگیرنده‌اش باشد. به عبارت دیگر، در معنی‌شناسی زبانی، ما مفهومی را به عنوان پیش‌نمونه در نظر می‌گیریم که بی‌نشان‌ترین مفهوم نسبت به سایر مفاهیم است، مثلاً مفهوم «گنجشک» را به این دلیل پیش‌نمونه مقوله «پرنده‌گان» در نظر می‌گیریم که فاقد نشان‌ها یا مؤلفه‌های معنایی مفاهیمی نظیر «خفاش» یا «پنگوئن» است. معنی‌شناسان از همین مفهوم «پیش‌نمونه» برای تبیین فرآیند چندمعنایی استفاده کرده‌اند (Lakoff and Johnson, 1980: xi, 71). اجازه دهید برای توضیح این مطلب از نمونه‌ای در فارسی بهره بگیریم. مقوله «حیوانات» را در نظر بگیرید. ما برای اشاره به سگ، گرگ، شیر و غیره از ویژگی «حیوان بودن» استفاده می‌کنیم و معتقدیم که همگی به نوعی و بر حسب مؤلفه‌ای دارای مفهوم مشابهی‌اند. با وجود این، در برخی موقعیت‌ها «حیوان» را برای اشاره به انسان به کار می‌بریم و مثلاً در توصیف کسی می‌گوییم، «عجب حیوونیه!». این‌جاست که «حیوان» در مفهومی متفاوت از مقوله «حیوان» به کار رفته است و این واژه «چندمعنی» به حساب می‌آید. در چنین شرایطی، واژه چندمعنی از یک مفهوم اصلی و مرکزی برخوردار است و سایر معانی از طریق فرایندهایی نظیر استعاره و مجاز از آن مشتق شده‌اند (Taylor, 2009: 791).

توسیع معنایی در گذر زمان، به چندمعنایی واژه منجر می‌شود. معنی‌شناسان شناختی با

تکیه بر همین مفهوم پیش‌نمونه، بدون در نظر گرفتن فرایند توسیع معنایی، و با استفاده از مقولات شعاعی به تبیین فرایند چندمعنایی پرداخته‌اند (Lakoff and Johnson, 1980: 71) که به گونه‌ای می‌تواند توسیع معنایی را نیز در برگیرد. برای توضیح چندمعنایی و چگونگی تبیین‌اش از منظر معنی‌شناسان شناختی می‌توان از نمونه‌ای بهره گرفت که از سوی لیکاف (1987) در مورد چندمعنایی واژه *over* به دست داده شده است. ما در اینجا از نمونه‌های مشابهی در زبان فارسی استفاده خواهیم کرد:

(۱) روی میز خاک نشسته، پاک‌اش کن.

(۲) روی جاده را قیرپاشی کرده‌اند.

(۳) روی این موضوع فکر کن.

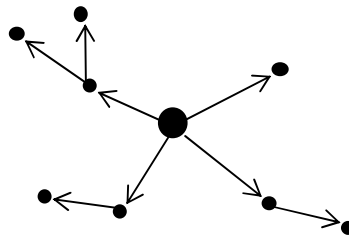
(۴) روی من حساب کن.

در نمونه (۱) «رو» در معنی «سطح بالا»ی میز به کار رفته است، در حالی که در نمونه (۲) در معنی «لایه بیرونی» جاده و در مثال (۳) در معنی «در مورد» و در نمونه (۴) هم که ترجمه تحت‌اللفظی‌ای از عبارتی انگلیسی است اما در فارسی به شکلی متداول کاربرد یافته است، در معنی «اتکا» امید داشتن است. به این ترتیب باور بر این است که واژه «رو» واژه‌ای چندمعنایی به حساب می‌آید. به باور معنی‌شناسان شناختی، واژه «رو» از مقوله‌ای مفهومی برخوردار است که مفاهیم مجزا اما مرتبط به هم را شامل می‌شود. هر یک از مفاهیمی که در این مقوله جای می‌گیرند می‌توانند به مفهوم پیش‌نمونه نزدیک یا از آن دورتر باشند. بنابراین، «رو» در مثال (۱) پیش‌نمونه و مفهوم مرکزی محسوب می‌شود و سایر مفاهیم که در مثال‌های (۲) تا (۴) به کار رفته‌اند، از پیش‌نمونه فاصله گرفته‌اند. حال، جمله (۵) را در نظر بگیرید که از سوی لیکاف (1987: 435) مطرح شده است:

(5) She has a strange power *over* me.

«رو» در جمله (۵) در معنی «کنترل داشتن» به کار رفته است. به اعتقاد لیکاف، «روی» نسبت به معنی اصلی و اولیه‌اش که در جمله (۱) به کار رفته، در جمله (۵) دارای مفهومی استعاری است و از پیش‌نمونه‌اش فاصله گرفته است. این‌جاست که معنی‌شناسان شناختی قائل به وجود مقولات شعاعی می‌شوند و معتقدند که مقوله شعاعی، مقوله‌ای مفهومی متشکل از مجموعه‌ای از مفاهیم است که با مفهوم پیش‌نمونه و اصلی در ارتباطند. به این ترتیب، هر مفهومی می‌تواند به مفهوم مرکزی و پیش‌نمونه نزدیک‌تر و یا در شعاع دورتری از آن قرار

گرفته باشد. مقولات شعاعی در حافظه معنایی بلندمدت مان ذخیره شده‌اند (Evans and Green, 2006: 331-332). بر این اساس، علت این که ما واژه «رو» را در زبان فارسی در معنی «بر» نیز به کار می‌بریم این است که «رو» در این مفهوم خاص در حافظه معنایی بلندمدت مان ذخیره شده و در شعاع دورتری نسبت به مفهوم «سطح بالایی» که در مرکز این مقوله شعاعی است، قرار می‌گیرد. برای نمایش این شبکه شعاعی می‌توان از شکل (۱) استفاده کرد:



شکل ۱. الگوی مقولات شعاعی، برگرفته از (Evans and Green, 2006: 332)

مقوله شعاعی نشان می‌دهد که چگونه یک مفهوم اصلی و مرکزی می‌تواند سبب بسط معنایی شود و شبکه‌ای معنایی را شکل دهد که می‌تواند معانی استعاری را نیز دربرگیرد. حال، بحث بر سر این است که آیا در جریان توسعه معنایی و وقوع چندمعنایی ما در اصل با یک مفهوم پیش‌نمونه به عنوان معنی اصلی واژه سروکار داریم که سایر معانی با شعاع دورتری از آن قرار گرفته‌اند، یا این که اتفاقاً این معنی دوم یا معانی ثانویه از منظر سخنگویان فارسی‌زبان، پیش‌نمونه‌تر به حساب می‌آیند. به عنوان مثال، واژه‌ای نظیر «یخچال» زمانی در معنی یخچال‌های طبیعی در کوهستان‌ها به کار می‌رفت و امروزه علاوه بر آن معنی قدیمی، در معنی دستگاه‌های الکتریکی نگهداری خنک‌کننده در آشپزخانه نیز به کار می‌رود. اگر تبیین ما از عملکرد توسعه معنایی و وقوع چندمعنایی این باشد که معنی اولیه این واژه همان معنی پیش‌نمونه است و معانی ثانویه دورتر از آن قرار می‌گیرند باید انتظار داشته باشیم که وقتی از سخنگویان فارسی‌زبان معنی «یخچال» را می‌پرسیم، اول به یاد معنی پیش‌نمونه یعنی یخچال‌های کوهستانی بیفتند و نه یخچال‌هایی که امروزه در آشپزخانه‌هایمان جای گرفته‌اند،

اما واقعیت این است که چنین اتفاقی نمی‌افتد. این شرایط را در مورد نمونه‌های دیگری نظیر «دروازه» در معنی «درب ورودی شهر» و «دروازه فوتبال»؛ «دار» در معنی «درخت» و «چوبه» حلق‌آویز کردن؛ و «مشق» در معنی «تمرین» و «رونویسی» و جز آن نیز می‌توانیم ملاحظه کنیم. در تمامی این موارد، ما با یک معنی اولیه و اصلی روبه‌روئیم که به باور معنی‌شناسان شناختی قرار است پیش‌نمونه مفهوم مورد نظرمان باشد؛ یعنی ما از این مفهوم اصلی به سایر مفاهیم ثانویه‌ای دست می‌یابیم که در فاصله دورتری از مرکز مقوله شعاعی‌اند. اما واقعیت این است که فرآیند توسیع معنایی سبب چندمعنایی این واژه‌ها شده است. از منظر معنی‌شناسان شناختی، معنی اصلی این واژه‌ها همان معانی‌ای است که در ابتدا به صورت پیش‌نمونه مطرح شده‌اند و بعد سایر معانی ثانویه در فاصله دورتری از آن‌ها قرار گرفته‌اند. اما پرسش این است که آیا واقعاً امروزه سخنگویان فارسی‌زبان، با شنیدن کلمه «دار» به یاد «درخت» می‌افتند و آن را به عنوان پیش‌نمونه قبول دارند یا معنی دوم این واژه برایشان تداعی می‌شود؟ آیا پیش‌نمونه «یخچال» برایمان یخچال‌های قدیمی کوهستان است یا یخچال‌های آشپزخانه‌مان و آیا با شنیدن «سپر» ابتدا به یاد سپر خودرومان می‌افتیم یا سپر جنگی برایمان تداعی می‌شود. کدام‌یک پیش‌نمونه‌ترند یا به بیان معنی‌شناسان شناختی در مرکز مقوله شعاعی قرار می‌گیرند؟ مفهوم پیش‌نمونه و به تبع آن، مقولات شعاعی، چگونگی شکل‌گیری معنی یا معانی ثانویه واژه‌ها را مشخص نمی‌کند و فقط تلاشی برای نمایش چگونگی ارتباط معانی واژه‌هایی است که از چندمعنایی برخوردارند؛ هرچند این نمونه‌ها نشان می‌دهند که نمی‌توان با استفاده از مفاهیم پیش‌نمونه یا مقوله شعاعی به درستی این روابط را نشان داد.

۲-۳. توسیع معنایی و استعاره

کاربرد توسیع معنایی بر مبنای اصل صرفه زبانی صورت می‌گیرد، یعنی سخنگویان زبان واژه‌ای را که از پیش در زبان‌شان وجود دارد، بر حسب مشابهت مفهوم‌اش با مفهوم جدید، برای اشاره به چیزی جدید به کار می‌برند. به این ترتیب، همان واژه از پیش موجود در زبان به لحاظ معنایی، توسیع می‌یابد (صفوی، ۱۳۹۶: ۱۷۳). به عنوان مثال، می‌توان «غردن» را در نظر گرفت. این فعل قرار بوده است برای «شیر» یا «حیوانات» درنده به کار رود. اما در جمله‌ای نظیر «آسمان می‌غرد» نیز کاربرد یافته است. به عبارت دیگر، بر حسب شباهت میان صدای شیر و

صدای رعدوبرق، فارسی‌زبانان به جای خلق واژه‌ای تازه که به این وضعیت آسمان اشاره کند، همان فعل «غریدن» را توسیع معنایی داده‌اند و آن را در مورد رعدوبرق آسمان نیز به کار می‌برند. به این ترتیب، با توجه به عملکرد این فرایند می‌توان مدعی شد که «مشابهت» عاملی است که در توسیع معنایی نقش ایفا می‌کند. مهم‌ترین وجه تشابه استعاره و توسیع معنایی این است که هر دو بر حسب «مشابهت» صورت می‌گیرند. حال، پرسش این است که چه تمایزی میان استعاره و توسیع معنایی وجود دارد. برای بررسی این مسأله ابتدا به معرفی استعاره می‌پردازیم و در گام بعد توسیع معنایی را با دقت بیشتری مورد ارزیابی قرار خواهیم داد.

استعاره از دیرباز مورد توجه متخصصان فن بلاغت و زبان‌شناسان مختلف قرار گرفته است. این فرایند ابتدا در قالب یکی از صناعات ادبی مورد بررسی قرار می‌گرفت و بعدها در قالب فرایندی زبانی و به ویژه به عنوان یکی از ویژگی‌های زبان روزمره سخنگویان معرفی شده است (Geeraerts, 2010; صفوی، ۱۳۹۶: ۸۹-۹۸). یکی از مهم‌ترین رویکردهایی که به این فرایند به شکلی خاص پرداخته است، معنی‌شناسی شناختی است. وجه اشتراک دیدگاه‌های سنتی و رویکرد معنی‌شناسی شناختی به استعاره این است که در تمامی این چهارچوب‌ها استعاره بر حسب «مشابهت» رخ می‌دهد (Lakoff and Johnson, 1980). این فرایند به ویژه در *اسرارالبلاغه* عبدالقاهر جرجانی به شکلی دقیق و با در نظر گرفتن جمله‌ای تشبیهی بررسی شده است. بر حسب سنت، استعاره کاربرد یکی از سازه‌های جمله تشبیهی به تنهایی در سایر بافت‌ها و جملات در نظر گرفته می‌شود. برای توضیح این مطلب باید ابتدا ساخت جمله تشبیهی را در نظر بگیریم. برای این منظور از جمله (۶) استفاده می‌کنیم:

(۶) سینا مثل روباه مکار است.

در نمونه (۶) سینا «مشبه»، مثل «ادات تشبیه»، روباه «مشبه‌به» و مکار «وجه‌شبه» به حساب می‌آیند. به این ترتیب ما با جمله‌ای تشبیهی سروکار داریم که در آن، «سینا» یعنی مشبه، به لحاظ برخورداری از ویژگی «مکار بودن» به «روباه» تشبیه شده است. به اعتقاد جرجانی، اگر ما تمامی سازه‌های جمله تشبیهی را حذف کنیم و فقط مشبه‌به را در جمله‌ای نظیر (۷) به کار ببریم در واقع با استعاره روبه‌رویم:

(۷) دوباره سروکله این روباه پیدا شد.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، ما با استفاده از وجه‌شبه، چیزی را به چیز دیگری تشبیه

می‌کنیم. در جمله (۷) که صرفاً مشبّه به یعنی «روباه» به کار رفته است، و منظورمان «سینا» است، در واقع با استعاره سروکار داریم. نکته مهم این است که به باور جرجانی در عملکرد فرایند استعاره، اصل بر «تجسم» است؛ به این معنی که ما همیشه از چیزی که مادی‌تر و ملموس‌تر است برای توصیف چیزی غیرمادی و ناملموس بهره می‌بریم. بر این اساس، مشبّه به همیشه مادی‌تر از مشبّه است (صفوی، ۱۳۹۳: ۱۷۷-۱۸۰). برای توصیف این ویژگی می‌توان مثال‌های (۸) و (۹) را در نظر گرفت:

(۸) نوشین مثل کلاغ خبرچین است.

(۹) کلاغ مثل نوشین خبرچین است.

بر مبنای اصل «تجسم» ما می‌توانیم از مشبّه به موجود در جمله (۸) برای ساخت استعاره استفاده کنیم، اما از مشبّه به جمله (۹) نمی‌توانیم استعاره بسازیم. نمونه‌های (۱۰) و (۱۱) را در نظر بگیرید:

(۱۰) دیروز کلاغ هم به مهمانی آمده بود.

(۱۱) چند نوشین روی تیر چراغ برق کوچه‌مان لانه ساخته‌اند.

همان‌طور که از نمونه‌های بالا مشخص است، ما ساخت استعاری (۱۰) را در زبان‌مان به کار می‌بریم ولی هیچ‌گاه جمله‌ای نظیر (۱۱) را استفاده نمی‌کنیم.

در جریان فرایند توسیع معنایی نیز ما همچنان با «مشابَهت» سروکار داریم، اما دیگر این سازه مشبّه به نیست که از جمله تشبیهی انتخاب شده و در سایر بافت‌ها به کار می‌رود. نمونه‌های (۱۲) تا (۱۷) را در نظر بگیرید:

(۱۲) دیروز رفتیم کوهنوردی، از پای کوه چند شاخه گل وحشی چیدم.

(۱۳) از لب جو یک بغل پونه جمع کردیم.

(۱۴) کلی راه رفتیم تا رسیدیم به سر جاده.

(۱۵) بعد از ده کیلومتر رانندگی، بالاخره در شانه جاده توقف کردم.

(۱۶) دیوار اتاق پذیرایی شکم داده!

(۱۷) از جنگل که عبور کنید به دامن دشت می‌رسید.

همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید، در تمامی نمونه‌های بالا ما با شرایطی روبرویم که نشان‌دهنده توسیع معنایی است. در جمله (۱۲) «پا» در ترکیب «پای کوه» در گذر زمان توسیع

معنایی یافته است؛ در واقع ما با جمله‌ای تشبیهی سروکار داریم که در آن «کوه مثل انسان پا دارد» یا «پایین کوه مثل پای انسان است»، اما در این جا مشبه به یعنی «انسان» در جمله تشبیهی نخست، یا «پا» در جمله تشبیهی دوم به تنهایی نمی‌توانند در جملات دیگر در معنی «پایین کوه» نقش ایفا کنند. به عبارت ساده‌تر، ما نمی‌توانیم هیچ‌یک از این سازه‌ها را در سایر بافت‌ها به کار ببریم و از آن معنی «پای کوه» را استنباط کنیم؛ در چنین شرایطی نمی‌توان «پای کوه» را استعاره به حساب آورد. در جمله (۱۳) نیز «لب» در ترکیب «لب جوی» در گذر زمان از توسیع معنایی برخوردار شده و در معنی «کنار» کاربرد یافته است. چنین ترکیبی را نیز نمی‌توان استعاره محسوب کرد، زیرا در این جا نیز ما مشبه به را در اختیار نداریم تا بتوانیم با استفاده از آن در بافت‌های متعدد، ساخت استعاری به دست دهیم. این شرایط در مورد «سر جاده»، «شانه جاده»، «شکم دیوار» و «دامن دشت» نیز صادق است. این‌ها ترکیب‌هایی‌اند که از منظر معنی‌شناسان شناختی، عبارت‌های استعاری منحصر به فرد و مستقل محسوب می‌شوند، آن هم استعاره‌هایی که به شکلی نظام‌مند در زبان یا اندیشه‌مان به کار نمی‌روند (Lakoff and Johnson, 1980: 54). به اعتقاد معنی‌شناسانی نظیر لیکاف و جانسون، عبارت‌هایی نظیر «پای کوه»، «سر گل»، «پایه میز» و غیره نمونه‌هایی از مفاهیم استعاری‌اند که فقط یک بخش کاربردی از انسان در آن‌ها به کار رفته است و این موارد در فرهنگ و زبان‌مان کم‌اهمیت‌اند بنابراین به شکل نظام‌مندی با سایر مفاهیم استعاری زبان در تعامل نیستند. این موارد اغلب شامل یک عبارت زبانی ثابت‌اند و هر چند که کم‌اهمیت محسوب می‌شوند، اما به هر حال به عنوان نمونه‌هایی غیرنظام مند و مجزا وجود دارند (ibid). اجازه دهید با استفاده از نمونه‌های دیگری از زبان فارسی ضمن کاربرد واژه «پا» بر این نکته تأکید کنیم که در تمامی این موارد ما با فرایندی جز استعاره روبه‌رویم. به عبارت دیگر، توسیع معنایی «پا» سبب تولید جملاتی نظیر (۱۸) تا (۲۴) می‌شود:

(۱۸) پای صحبت‌های مادر بزرگم نشستم.

(۱۹) همیشه با رفقاییش پای منقل‌اند.

(۲۰) پای منبر حاج آقا که می‌نشینیم، کلی مطلب عایدمان می‌شود.

(۲۱) رفتیم مراسم پاتختی عروس خاله‌ام.

(۲۲) از این پادری‌ها چند تا خریده برای جهیزیه‌اش.

(۲۳) یک سرویس پاسماوری از حراجی خرید.

(۲۴) همیشه یک گدا با بچه‌اش پای همین مسجد می‌نشیند.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، «پا» در زبان فارسی صرفاً در یک ترکیب ثابت به کار نمی‌رود و نمی‌توان آن را در نمونه‌ای مانند «پای کوه» به عنوان استعاره‌ای کم‌اهمیت در نظر گرفت که غیرنظام‌مند عمل می‌کند. ما این واژه را در مفاهیم متعددی به کار می‌بریم. این واژه در نمونه‌ای نظیر (۲۴) نه در معنی «پایین» بلکه در معنی «کنار» به کار رفته است که نشان می‌دهد، «پا» در گذر زمان و در جریان توسیع معنایی، از دامنه معنایی‌ای برخوردار شده است که مفهوم «کنار» را نیز دربرمی‌گیرد. ما چنین کاربردی را در جملاتی مانند (۲۵) و (۲۶) نیز می‌توانیم مشاهده کنیم:

(۲۵) واسا پای همین دیوار، من الان برمی‌گردم.

(۲۶) واسا پای همین تابلو تا چراغ سبز بشه و از خیابون رد بشیم.

عملکرد توسیع معنایی را به شکل گسترده‌ای می‌توان در مجموعه افعال زبان فارسی نیز ملاحظه کرد. در بخش بعد به ویژه به بررسی توسیع معنایی در سطح افعال زبان فارسی خواهیم پرداخت.

۵. توسیع معنایی در سطح افعال زبان فارسی

با توجه به آنچه در بخش‌های دوم و سوم از نوشته حاضر مطرح شد، سخنگویان زبان برای اشاره به پدیده‌ها یا فعالیت‌های مشابه به جای آفرینش واژه‌های جدید، بر حسب اصل صرفه زبانی، از واژه‌های موجود در زبان بهره می‌گیرند. انتخاب مفهوم جدید بر اساس مشابهت رخ می‌دهد، به این معنی که از مفهوم قدیمی به دلیل شباهت‌اش با مفهوم جدید استفاده می‌کنند. چنین شباهتی یا از طریق خرد جمعی سخنگویان زبان قابل درک است، یا به دلیل گذشت زمان از دانش اجتماعی سخنگویان بیرون رفته و دیگر نمی‌توان به دقت پی به این شباهت برد. بحث بر سر این است که نباید این شباهت میان مفهوم قدیمی و مفهوم جدید را با استعاره اشتباه گرفت. برای نمونه، «خوابیدن» را در نظر بگیرید. این فعل قرار بوده در مورد «انسان» کاربرد داشته باشد. پس از اختراع «ساعت»، انسان‌ها شباهتی میان عدم فعالیت و استراحت‌شان و از کار افتادن ساعت مشاهده کردند. بنابراین، از فعل «خوابیدن» برای کار نکردن «ساعت» نیز

استفاده کردند. به عبارت دیگر، «خوابیدن» توسیع معنایی یافته است و برای «کار نکردن» ساعت نیز به کار می‌رود. امروزه وقتی «خوابیدن» را در جمله‌ای مانند «چهارزانو نشستم پام خواب رفت» به کار می‌بریم، نرسیدن خون کافی به پاهایمان در اثر قطع جریان خون را به شکل «خوابیدن» یا تعبیر می‌کنیم. ملاحظه می‌کنید که در این مورد هم شاهد توسیع معنایی فعل «خوابیدن» هستیم که در معنی «بی‌حس و کِرخت شدن» به کار می‌رود. درک فرایند توسیع معنایی «خوابیدن» را می‌توان در نمونه‌های (۲۷) تا (۳۶) ملاحظه کرد:

(۲۷) بچه‌ها بالاخره خوابیدند، تلویزیون رو خاموش کن.

(۲۸) امروز دیر به شرکت رسیدم، ساعت خواب مونده بود.

(۲۹) یک ماهه ماشین گوشه پارکینگ خوابیده.

(۳۰) مرغ‌ها رو بخوابون توی زعفران و آبلیمو، بعد سرخ کن.

(۳۱) چنان سیلی محکمی خوابوند توی گوش رئیس‌اش که همه تعجب کردند.

(۳۲) هنوز چند ثانیه از رقابت نگذشته بود که حریف رو خوابوند روی خاک.

(۳۳) این چک رو بخوابون به حسابم.

(۳۴) خواب تا این قطره رو بچکونم توی چشمات.

(۳۵) تابلو رو بخوابونین تا بشه از لای پنجره ردش کنیم.

(۳۶) داوود هنوز خوابه، نمی‌فهمه با این مهریه سنگین چه بلایی سرش میارن.

(۳۷) موهات چقدر سیخ شده، کمی ژل بزن بخوابه.

(۳۸) دستی رو بخوابون تا ماشین حرکت کنه.

(۳۹) پول‌هات رو نخوابون گوشه کمد، ببر بانک سرمایه‌گذاری کن.

از نمونه‌های (۲۷) تا (۳۹) مشخص می‌شود که «خوابیدن» توسیع معنایی پیدا کرده و در مفهوم «از کار افتادن»، «قرار دادن»، «زدن»، «انداختن»، «واریز کردن»، «دراز کشیدن»، «افقی قرار دادن» و «هوشیار نبودن»، «پایین بردن»، و «جمع کردن» به کار می‌رود. البته ما زمانی می‌توانیم معانی متعدد «خوابیدن» را درک کنیم که این واژه درون بافت قرار گیرد. به عبارت دیگر، این واژه به تنهایی و بیرون از بافت می‌تواند از نوعی معنی برخوردار باشد که در واقع معنی بی‌نشان‌اش محسوب می‌شود و بر اساس بسامد وقوع بیش‌تر به عنوان معنی اصلی در نظر گرفته می‌شود (صفوی، ۱۳۹۳: ۹۱)، یعنی همان مفهومی که از جمله (۲۷) درک می‌شود، اما

این واژه بیرون از بافت، معنی‌دار نیست و فقط زمانی که در همنشینی با سایر واحدهای جمله قرار می‌گیرد، معنی‌دار می‌شود و امکان درک معانی مختلف این واژه برایمان فراهم می‌شود. به عبارت ساده‌تر، این واژه «معنی» دارد اما «معنی‌دار» نیست، معنی‌دار بودن‌اش صرفاً به هنگام قرارگیری در بافت رخ می‌دهد. بر این اساس، ما با واژه «خوابیدن» سروکار داریم که در گذر زمان از توسیع معنایی برخوردار شده است و در حال حاضر این واژه دارای دامنه معنایی‌ای است که امکان درک مفاهیم متعدد را در جملات (۲۷) تا (۳۹) فراهم می‌آورد. به این ترتیب، واژه «خوابیدن» از چندمعنایی برخوردار شده است. توسیع معنایی را می‌توان در فعل «کاشتن» نیز ملاحظه کرد. این فعل نیز قرار بوده در معنی «قرار دادن تخم گیاه در زیر خاک برای سبز شدن» به کار رود. حال، مثال‌های (۴۰) تا (۵۰) را در نظر بگیرید:

(۴۰) امسال چند نهال در باغچه کاشتیم.

(۴۱) ساسان رفته مو کاشته.

(۴۲) دو ساعته ما رو جلوی در کاشتی.

(۴۳) دروازه‌بان توپ رو جلوی خط یک سوم کاشت.

(۴۴) بعد از تصادف، رفت دو تا دندون کاشت.

(۴۵) برای عروسی‌اش، رفت ابرو و مژه کاشت.

(۴۶) مادر بزرگم دیگه چیزی نمی‌شنید، حلزون گوش کاشت.

(۴۷) این روزها کاشت ناخن خیلی مُد شده.

(۴۸) اشرف خانم باردار نمی‌شد، کاشت جنین انجام داد.

(۴۹) برای ساخت این ستون، اول چند تا میلگرد کاشتند.

(۵۰) یاسمن روی دندون‌اش یک نگین دو میلیون تومنی کاشته.

در تمامی نمونه‌های (۴۰) تا (۵۰) می‌توان توسیع معنایی «کاشتن» را ملاحظه کرد. در جریان این فرآیند، «کاشتن» امروزه می‌تواند نه تنها در مورد بذر یا تخم گیاه به کار رود، بلکه بر حسب مشابهت در مورد «نهال درخت»، «مو»، «دندان»، «مژه»، «ابرو»، «حلزون گوش»، «ناخن»، «جنین»، «میلگرد» و «نگین دندان» نیز امکان کاربرد می‌یابد. البته این فعل گاه به معنی «منتظر نگه داشتن» و «قرار دادن» نیز استفاده می‌شود که در جملات (۴۲) و (۴۳) می‌توان این مفاهیم را ملاحظه کرد. همان‌گونه که روشن است، در هیچ‌یک از این موارد، ما شاهد کاربرد

مشبه به در جملات نیستیم، یعنی استعاره در هیچ کدام از این جمله‌ها به کار نرفته است، و آنچه می‌بینیم کاربرد سایر سازه‌های جمله تشبیهی به جز مشبه به است. توسیع معنایی را در فعل‌های دیگری از زبان فارسی نظیر «درست کردن»، «غریدن»، «گریه کردن»، «پیچیدن»، «لرزیدن»، «روشن شدن»، «ایستادن»، «غرق شدن»، «در جریان قرار دادن»، «زدن»، «افتادن» و بسیاری دیگر از افعال می‌توان دید. در جملات (۵۱) تا (۶۰) نمونه‌هایی از کاربرد این افعال ارائه شده است:

(۵۱) با این کاغذ یک قایق درست کن.

(۵۲) آسمان می‌غرّد.

(۵۳) ابرها می‌گیرند.

(۵۴) صدای توی گوشم پیچید.

(۵۵) روشن نیست که این مسأله در مورد کدام یک از اعضاء گروه مطرح شده است.

(۵۶) اینقدر روی حرفم واستادم تا بالاخره قبول کردند.

(۵۷) غرق در افکارم شدم و فراموش کردم تلفن بزنم.

(۵۸) من را هم در جریان نتیجه دادگاه قرار بده.

(۵۹) دیشب یک ساندویچ حسابی زدم بر بدن.

(۶۰) دو ساعت برات توضیح دادم، افتاد حالا؟

در جمله (۵۱)، «درست کردن» در معنی «نظم بخشیدن» از توسیع معنایی برخوردار شده و در مفهوم «ساختن» به کار می‌رود. فارسی‌زبانان وقتی می‌خواهند با کاغذ موشک، قایق یا هر چیز دیگری بسازند از فعل «درست کردن» استفاده می‌کنند. صدای رعدوبرق آسمان برایمان به غرش شیر شباهت دارد، به همین دلیل است که غریدن از توسیع معنایی برخوردار شده و در معنی «رعدوبرق زدن» نیز به کار می‌رود. در چنین شرایطی نیز ما شاهد کاربرد مشبه به در جمله نیستیم تا ساخت حاصل را استعاره یا بسط استعاری در نظر بگیریم. در جمله (۵۴)، «پیچیدن» به واسطه توسیع معنایی در معنی «فراگرفتن» به کار رفته است؛ در نمونه (۵۵) «روشن شدن» از طریق توسیع معنایی از معنی «مشخص شدن» برخوردار شده است؛ «ایستادن» در جمله (۵۶) در معنی «پافشاری کردن» توسیع معنایی یافته است؛ «غرق شدن» در مثال (۵۷) توسیع معنایی پیدا کرده و در معنی «فرورفتن» امکان درک می‌یابد؛ در جمله (۵۸)

«در جریان قرار دادن» نیز از طریق توسیع معنایی از مفهوم «آگاه کردن» برخوردار شده است؛ «زدن» در مثال (۵۹) در معنی «خوردن» توسیع معنایی یافته است. فعل «زدن» در معنی «خوردن» به تازگی به واژگان فارسی‌زبانان افزوده شده است و چنین به نظر می‌رسد که به واسطه شباهت‌اش با «سرم زدن» و «آمپول زدن» سخنگویان زبان ضمن کاهش بخشی از این عبارت، صرفاً «زدن» را در معنی خوردن گسترش داده‌اند. در جمله (۶۰) نیز با توسیع معنایی فعل «افتادن» مواجهیم. در این مورد «افتادن» در معنی «فهمیدن» گسترش معنایی یافته است. شباهت عملکرد تلفن‌های سکه‌ای با مغز انسان سبب شکل‌گیری چنین مفهومی شده است. در واقع، سخنگویان زبان مغز انسان را مشابه تلفن سکه‌ای در نظر گرفته‌اند؛ این نوع تلفن‌ها با انداختن سکه به کار می‌افتادند، یعنی وقتی سکه به درون جایگاه مورد نظر می‌افتاد، تلفن شروع به کار می‌کرد. فارسی‌زبانان در این مورد خاص شیوه عملکرد مغز انسان را به تلفن سکه‌ای تشبیه کرده‌اند و برای انتقال مفهوم «فهمیدن» از «افتادن» بهره می‌برند. به این ترتیب، مفهوم «فهمیدن» بر حسب مشابهت عملکرد دستگاه تلفن و مغز انسان در دامنه معنایی «افتادن» قرار گرفته است.

۶. نتیجه‌گیری

توسیع معنایی به عنوان یکی از فرآیندهای تغییر معنی همواره مورد توجه معنی‌شناسان، به ویژه معنی‌شناسان تاریخی‌فقه‌اللغوی بوده است. در جریان این فرایند که در گذر زمان رخ می‌دهد، مفهوم واژه گسترش می‌یابد و برای دلالت به مفهوم تازه‌ای در زبان به کار می‌رود. به عبارت دیگر، واژه افزون بر مفهوم اولیه‌اش، در مفهوم جدیدی نیز کاربرد می‌یابد. واقعیت این است که سخنگویان زبان بر اساس اصل صرفه زبانی و بر مبنای «مشابهت» مفاهیم، مفهوم واژه موجود در زبان را برای ارجاع به مفهومی جدید به کار می‌برند. همین عامل «مشابهت» سبب شده است تا در مورد مجموعه‌ای از واژه‌ها این ابهام به وجود آید که این‌ها نمونه‌هایی از استعاره‌اند. نگارنده با توجه به محدودیت‌های کمی حاکم بر نگارش مقاله، با تکیه بر نمونه‌هایی و به ویژه نمونه‌هایی از افعال زبان فارسی کوشیده است بر تمایز میان توسیع معنایی و استعاره تأکید کند و از این طریق نشان دهد که بر حسب سنت، در استعاره ما «مشبه‌به» را از ساخت جمله تشبیهی جدا می‌کنیم و در سایر بافت‌ها به کار می‌بریم، در حالی که در جریان

توسیع معنایی، به هیچ‌وجه «مشبه‌به» در بافت‌های متعدد استفاده نمی‌شود. واژه‌ها در گذر زمان توسیع معنایی می‌یابند و دامنه معنایی‌شان گسترش می‌یابد و این فرآیند کاملاً متفاوت از استعاره است. به این ترتیب، نتیجه حاصل از پژوهش حاضر نشانگر تمایز ظریفی است که میان توسیع معنایی و فرایند استعاره وجود دارد و در بسیاری از مواقع نادیده گرفته می‌شود. در فرایند استعاره، «مشبه‌به» از جمله تشبیهی استخراج می‌شود و در جملات دیگری به جای «مشبه» آن جمله تشبیهی کاربرد می‌یابد؛ به گونه‌ای که «مشبه‌به» از رفتار معنایی «مشبه» برخوردار می‌شود. این در حالی است که در توسیع معنایی، فرایندی مستقل از «مشبه‌به» امکان طرح می‌یابد و آنچه در قالب فرایند توسیع معنایی مطرح می‌شود، گسترش معنایی سایر واحدهای جمله تشبیهی است.

۷. پی‌نوشت‌ها

1. semantic broadening
2. lexical semantics
3. historical-philological semantics
4. speculative etymology
5. rhetorical tradition
6. lexicography
7. metaphor
8. metonymy
9. semantic narrowing
10. prototype
11. S. Kripke
12. Gresham's law of semantic change
13. Michel Bréal
14. semasiological
15. pejoration
16. amelioration
17. categorization
18. necessary and sufficient conditions (NSC model)
19. Eleanor Rosch
20. John R. Ross
21. William Labov

۷. منابع

- افراشی، آزیتا و حسامی، تورج و سالاس، بئاتریس (۱۳۹۱). «بررسی تطبیقی استعاره‌های مفهومی جهت‌ی در اسپانیایی و فارسی». *جستارهای زبانی*. دوره ۳، ش. ۴، ۱-۲۳.
- بدخشان، ابراهیم و موسوی، سجاد (۱۳۹۳). «بررسی زبان‌شناختی به‌گویی در زبان فارسی». *جستارهای زبانی*. دوره ۵، ش. ۱ (پیاپی ۱۷)، ۱-۲۶.
- صفوی، کورش (۱۳۸۳). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: مهر (حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی).
- صفوی، کورش (۱۳۸۴). *فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- صفوی، کورش (۱۳۹۳). *آشنایی با نشانه‌شناسی ادبیات*. تهران: علمی.
- صفوی، کورش (۱۳۹۵). *فرهنگ توصیفی مطالعات ادبی*. تهران: علمی.
- صفوی، کورش (۱۳۹۶ الف). *تعبیر متن*. تهران: علمی.
- صفوی، کورش (۱۳۹۶ ب). *استعاره*. تهران: علمی.
- قربان‌زاده، فرهاد (۱۳۹۳). «گسترش معنایی «برای» در معنی «مال»». *نامه فرهنگستان*. شماره ۵۴، ۸۰-۸۸.
- گلفام، ارسلان و قمشه‌ای، محیی‌الدین (۱۳۹۱). «تصویرگونگی دوگان‌ساخت‌ها در زبان فارسی: طبقه‌بندی معنایی». *جستارهای زبانی*. دوره ۳، ش. ۱، ۱۵۳-۱۷۲.
- ویسی حصار، رحمان و توانگر، منوچهر (۱۳۹۳). «استعاره و فرهنگ: رویکردی شناختی به دو ترجمه رباعیات خیام». *جستارهای زبانی*. دوره ۵، ش. ۴ (پیاپی ۲۰)، ۱۹۷-۲۱۸.
- یگانه، فاطمه و افراشی، آزیتا (۱۳۹۵). «استعاره‌های جهت‌ی در قرآن با رویکرد شناختی». *جستارهای زبانی*. دوره ۷، ش. ۵ (پیاپی ۳۳)، ۱۹۳-۲۱۶.
- Berlin, B. and P. Kay (1969). *Basic Color Terms. Their Universality and Evolution*. Berkeley, CA and Los Angeles, CA: University of Los Angeles Press.
- Bréal, M. (1900/1964). *Semantics: in the science of meaning*. Cust H. (trans.). New York: Dover.
- Díaz-Vera J. E. (ed.) (2015). *Metaphor and Metonymy across Time and Cultures*
- *Perspectives on the Sociohistorical Linguistics of Figurative Language*. Berlin: De Gruyter Mouton.
- Evans, V. and M. Green (2006). *Cognitive Linguistics: An Introduction*. Edinburgh University Press.
- Geeraerts, D. (1989). "Prospects and problems of prototype theory". *Linguistics* 27, 587-612.
- Geeraerts, D. (2010). *Theories of Lexical Semantics*. Oxford: Oxford University

- Press.
- Grady, J.E. (2007). "Metaphor". In D. Geeraerts & H. Cuyckens (Eds.). *The Oxford Handbook of Cognitive Linguistics*. Oxford: Oxford University Press. 188-213.
 - Kövecses, Z. (2010). *Metaphor: A practical introduction* (2nd ed.). Oxford: Oxford University Press.
 - Labov, W. (1973). "The boundaries of words and their meaning". In Bailey C-J & Shuy R. W. (eds.) *New Ways of Analyzing Variation in English*. Washington DC: Georgetown University Press. 340-373.
 - Lakoff, G. and M. Johnson (1980). *Metaphors We Live By*. Chicago and London: The University of Chicago Press.
 - Lakoff, G. (1987). *Women, Fire and Dangerous Things: What categories reveal about the mind*. Chicago: University of Chicago Press.
 - Lakoff, G. and M. Turner (1989). *More than cool reason : a field guide to poetic metaphor*. Chicago: The University of Chicago Press.
 - Lakoff, G. (1983). "The Contemporary Theory of Metaphor". In A. Ortony (Ed.). *Metaphor and Thought*. Cambridge: Cambridge University Press. 202-251
 - Löbner, S. (2013). *Understanding Semantics* (2nd ed.). New York: Routledge.
 - Raymond, W. and Gibbs, Jr. (2017). *Metaphor Wars; Conceptual Metaphors in Human Life*. New York: Cambridge University Press.
 - Ross, J. J. (1973). "Nouniness". In Fujimura, O. (ed.) *Three Dimensions of Linguistic Research*. Tokyo: TEC Company Ltd. 137-257.
 - Stern, G. (1931/1968). *Meaning and Change of Meaning*. Bloomington, IN: Indiana University Press.
 - Takemitsu, M. (1998). *Nitizyoogo no Yurai Ziten* [Etymological Dictionary of Everyday Words in Japanese]. Tokyo: Tokyodo Shuppan.
 - Taylor, J. R. (1989). *Linguistic Categorization: Prototypes in linguistic theory*. Oxford: Oxford University Press.
 - Taylor, J. R. (2009). "Prototype Semantics". In Allan K. (ed.) *Concise Encyclopedia of Semantics*. Oxford: Elsevier.
 - Traugott, E. C. and Dasher, R. B (2004). *Regularity in Semantic Change*. Cambridge: Cambridge University Press.
 - Ullmann, S. (1957). *The Principles of Semantics*. (2nd ed.). Oxford: Blackwell.
 - Wolf, G. (1991). Translator's introduction: the emergence of the concept of semantics. In Michel Bréal, *The Beginnings of Semantics: Essays, Lectures and Reviews* (ed. and trans by George Wolf), 3-17. Stanford: Stanford University Press.